

یک روز هم چرخ و فلک نخواهید

مینایی تحقیقاتش را شروع کرد. او دنبال کسی می‌گشت که در بخش خصوصی، تجربه ساخت وسیله بازی برای بچه‌ها را داشته باشد. خودش تعریف می‌کند: «گفتند بله. یک نفر هست به نام آقای دولت‌آبادی که دستگاهی ساخته مثل ماشین برقی و یکی دو تا وسیله بازی دیگر. سال ۶۳ از ایشان مشورت گرفتم و سال ۶۴ در زمان شهردار وقت مشهد، قراردادی بستیم که به مدت چهار سال از دستگاه استفاده کنیم. استفاده هم به این صورت بود که هفتاد درصد با همه هزینه‌های دستگاه به عهده ما باشد و سی درصد باقی درآمد شهرداری.»

تا قبل از این ظاهراً کسی پیدا نمی‌شد چنین سازه‌ای را طراحی کند و بسازد. حالا یا می‌توانستند یا امکانش نبود. با این حال

گوش مینایی می‌گفتند که این چرخ و فلک دوام نمی‌آورد و از هم می‌پاشد؛ «از آن چهار سالی که دستگاه در اختیار ما بود، حتی یک روز هم چرخ و فلک نخواستید و تعطیل نشد، اما به محض اینکه قراردادمان تمام شد و آن را تحویل شهرداری دادیم، همان سال اول، شاید، هفته‌ای دو روز یا سه روز دستگاه می‌خواستید. چرا این اتفاق برای ما نمی‌افتاد؟ چون من تا ساعت ۲ نصفه شب می‌ماندم شهر بازی و مشکلات فنی را رفع می‌کردم تا وقتی ساعت ۱۰ صبح شهر بازی باز می‌شود، خیال همه ما راحت باشد.»

یک چیز دیگر به مینایی استرس می‌داد: بارندگی. وقتی تعریف می‌کند بارندگی چطور می‌توانست در کار چرخ و فلک اختلال ایجاد کند، ما هم می‌ترسیم: «باران باعث خیس شدن ریل‌های چرخ و فلک می‌شد. کاری می‌کرد که کنترل دستگاه، مقداری از دست ما خارج شود. برای همین سخت توقف می‌کرد و عده‌ای وحشت می‌کردند. طوری که می‌خواستند خودشان را از همان ارتفاع بپندازند پایین.»

همه می‌خواستند از آن بالا شهر را تماشا کنند

اردیبهشت سال ۶۵ برابر با روز عید فطر، قرار بود چرخ و فلک تازه شهر بازی افتتاح شود. نصب و جوش دادن اتصالات آهنی چرخ و فلک شش ماه زمان برد. برای جوش دادن اتصالات دنبال یک جوشکار خوب گشت و این بار هم دست پر برگشت و توانست کار را به بهترین شکل ممکن جلو ببرد. روز افتتاحیه، مینایی نردبانی بغل پایه‌های چرخ و فلک گذاشته بود تا مدام برود بالا و مرکز ثقل دستگاه را چک کند و ببیند بلبرینگ‌ها و شافتی که دارد می‌چرخد، مشکلی نداشته باشد. قبلش چندین بار سوار شده و امتحانش کرده بودند که مشکلی نداشته باشد. مینایی نگران بود اما همه چیز خوب پیش رفت؛ «خبر افتتاح به همه بچه‌های شهر رسیده بود. هیجانی افتاده بود بینشان. همه دوست داشتند ببینند و از آن بالا شهر را تماشا کنند. آن موقع مثل الان ساختمان‌های بلند و برج‌های چند طبقه وجود نداشت. برای همین به راحتی از آن بالا، می‌توانستی کل شهر را ببینی و این واقعا جذاب بود.»

مینایی حتی یادش می‌آید که شایعه‌های عجیبی درباره سازه‌اش ساخته بودند و این شایعه‌ها حتی به گوش اهالی پایتخت هم رسیده بود؛ «نمی‌دانم چطور این شایعه را ساخته و به گوششان رسانده بودند که چرخ و فلک شهر چپ کرده است و تعدادی هم کشته شده‌اند! زانرانی که از تهران آمده بودند، به من می‌گفتند «تورا به امام حسین بگو راسته که این چپ کرده؟» گفتم به خدا که چنین چیزی نبوده. این شایعه چپ کردن و کشته شدن، سالی چند بار ساخته و بیان می‌شد.»

یک چیز جالب دیگری که وسط صحبت با مینایی دستگیرمان می‌شود، این است که چرخ و فلک کوهستان پارک شادی را یکی از اقوام او با الگوبرداری از چرخ و فلک پارک ملت ساخته. مینایی احتمالا اگر کارش را ادامه می‌داد، می‌توانست سازنده دستگاه‌های شادی در کشور باشد، اما ترجیح داد به کار خودش برگردد که همان ساخت و ساز خانه بود.

هر روز دستگاه را آزمایش می‌کردم

بحث به خرج و مخارج و حقوق پرسنل چرخ و فلک هم می‌رسد؛ اینکه بالاخره این دستگاه درآمد خوبی داشته یا نه. یا اینکه به آن‌هایی که برای مینایی کار می‌کردند، چقدر حقوق می‌داد؛ «سال ۶۵ معادل هفتاد درصد حقوق کارمندان را به کارکنان مان می‌دادیم. از طرفی، مادر سال فقط چهار ماه مفید کار می‌کردیم، یعنی در چهار سال، مایک سال ونیم کار کرد مفید داشتیم. بعدش هم دستگاه را به شهرداری دادیم. کمی مارا آزار دادند و بخشی از پولم را ندادند. مقداری از دلخوری ام از آنجاست.»

علی مینایی مسئولیت سنگینی روی دوشش بود. او در این چهار سال و در مدتی

که مفید در شهر بازی حضور داشت، باید هر روز مراقب بود اتفاقی نیفتد. هر روز دستگاه را آزمایش می‌کرد تا این شادی تبدیل به فاجعه نشود. در واقع، او هم سازنده شادی بود و هم مراقب آن. یک نکته جالب دیگر اینکه او غیر از چرخ و فلک دستگاه دیگری هم برای شهر بازی ساخته بود؛ «برای بچه‌ها استخر تقریباً دایره‌ای شکلی درست کردم که داخلش شش قایق بود. داخل قایق‌ها چهار بچه جامی شدند و می‌توانستند مساحت استخر را دور بزنند.»

این پایان کار مینایی در این حوزه بود. هر چند بعدها از شهرهای دیگر هم ساخت شهر بازی و دستگاه‌های بازی به او پیشنهاد شد، همه را رد می‌کرد. با مینایی وقتی خدا حافظی می‌کنیم که با چرخ و فلک هفتاد متری شهر بازی پارک ملت، یک دور می‌زنیم.

